

## درس‌هایی از تاریخ تحلیلی

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

قسمت دوازدهم

### پیوند رسول‌خدا (ص)

با

### یثرب (مدینه)

مطلبی که تذکر آن در اینجا لازم است و شاید لازم بود پیش از این تذکر داده شود، و در سفر رسول خدا در شش سالگی به یثرب، دخالت داشته و بلکه می‌توان گفت در هجرت آنحضرت به یثرب و انتخاب آن شهر برای هجرت بی‌اثر نبوده، پیوند نسبی آنحضرت با یثرب بود، زیرا همانگونه که می‌دانیم هاشم بن عبد مناف جد آن بزرگوار در یکی از سفرهای خود به یثرب با «سلمی» دختر عمر بن زید...

خزرجی - که از طائفه بنی‌عدی بن نجران بود - ازدواج کرد، و عبدالمطلب پدر عبدالله - و جد رسول خدا - از همین زن متولد شد، و مدتی هم در همان شهر یثرب (مدینه) بود تا هنگامی که هاشم بن عبد مناف از دنیا رفت برادرش - مطلب بن عبد مناف - به مدینه رفت و عبدالمطلب را که نامش «شبیبة الحمد» و نام اولش «عامر» بود با اصرار زیادی از مادرش سلمی باز گرفته و با خود بنگه برد، و چون هنگام ورود بمکه پشت سر عمویش مطلب سوار شده و صورتش در اثر آفتاب بیابان حجاز رنگین شده بود مردم مکه خیال کردند آن پسرک برده مطلب است که از یثرب یا جای دیگر خریداری کرده و به او «عبدالمطلب» گفتند، و با اینکه مطلب بازها بمردم گفت که او برادرزاده وی و فرزند هاشم است ولی همان نام عبدالمطلب برای او معروف گردید و نام اصلی وی یعنی «شبیبة الحمد» از یاد رفت.

### وفات عبدالله

مشهور آن است که عبدالله قبل از آنکه فرزند بزرگوارش رسول خدا (ص) بدنیا بیاید در مدینه از دنیا رفت، و در همان شهر در جایی بنام «دار النابغة» او را دفن کردند، ولی قول دیگر آن است که رسول خدا (ص) بدنیا آمده بود و دو ماه یا بیشتر از عمر شریف آنحضرت گذشته بود که عبدالله از دنیا رفت<sup>۱</sup> و یعقوبی و برخی دیگر معتقدند که این قول دوم اجماعی است و مورد قبول بیشتر علماء و دانشمندان است<sup>۲</sup>.

ولی ابن اثیر در کتاب اسد الغابة قول اول را ثابت‌تر و محکم‌تر می‌داند<sup>۳</sup>

و ماجرای وفات عبدالله را نیز اینگونه نوشته‌اند که بمنظور تجارت بهمراه کاروان قریش رهسپار شام گردید، و در مراجعت از شام بی‌سار شد، و روی همان پیوند خویشاوندی که

گفته شد در میان «بنی عدی بن نجار» توقف کرد، ولی بیماری او طولانی شده و پس از یک ماه که بستری بود از دنیا رفت، و چون کاروان قریش بمکه رفت و عبدالمطلب از حال وی جو یا شد و دانست که در مدینه بیمار است بزرگترین فرزند خود یعنی حارث را نزد او بمدینه فرستاد، ولی هنگامی که حارث بمدینه آمد متوجه شد که عبدالله از دنیا رفته!

### آنچه از عبدالله به رسول خدا (ص) بعنوان ارث رسید:

چنانچه ابن اثیر در اسد الغابة نوشته آنچه از عبدالله به رسول خدا (ص) به ارث رسید عبارت بود از یک کنیز بنام «ام ایمن» و پنج شتر و یک گله گوسفند و شمشیری و مقداری پول<sup>۱</sup>. و نظیر همین گفتار از واقعی در کتاب «المُنْتَقَى فی مولود المصطفی» نقل شده که بجز شمشیر و پول اموال دیگر را ذکر کرده<sup>۲</sup>.

و باید دانست که «ام ایمن» همان کنیزکی است که پس از وفات آمنه تربیت رسول خدا (ص) را بعهده گرفت و پیوسته با آن حضرت بود تا وقتی که رسول خدا بزرگ شده و او را آزاد کرده و بهمسری زید بن حارثه درآورد، و تا پنج یا شش ماه پس از رحلت رسول خدا (ص) نیز زنده بود و آنگاه از دنیا رفت.

### دوران رضاع و شیرخوارگی رسول خدا (ص)

چنانچه مورخین نوشته اند رسول خدا پس از ولادت، هفت روز از مادرش آمنه شیر خورد و چون روز هفتم شد جد بزرگوارش عبدالمطلب گوسفندی برای او عقیقه کرد و سپس آنحضرت را به «ثویبه» کنیز عبدالمطلب دادند و چند روز نیز «ثویبه» آنحضرت را شیر داد<sup>۳</sup>، و پس از آن تا پایان دوران رضاع این سعادت نصیب حلیمه سعدیه گردید، و «ثویبه» حمزه بن عبدالمطلب را نیز شیر داده بود و از اینرو حمزه برادر رضاعی آنحضرت بود، و این ثویبه تا سال هفتم هجرت زنده بود و آنگاه از دنیا رفت و رسول خدا (ص) پیوسته او را اکرام کرده و مورد مهر و محبت خویش قرارش می داد.

### حلیمه سعدیه

حلیمه دختر ابو ذؤیب «عبدالله بن حارث» و از قبیله بنی سعد و نسبش به قبائل هوازن می رسد، چنانچه شوهرش حارث بن عبدالعزی (که پدر رضاعی رسول خدا (ص) است) از همان قبیله است و نسبش به «هوازن» می رسد.

و فرزندان حلیمه نیز از شوهرش حارث بن عبدالله سه فرزند بسود یک پسر بنام «عبدالله» و دو دختر بنامهای «انیه» و «حذافه» که این حذافه نام دیگری هم داشت و آن «شیماء» بود، و بهمان نام دوم معروف شد، و همین «شیماء» بود که در جنگ حنین یا پس از آن هنگام محاصره طائف بدست مسلمانان اسیر شد و چون خود را معرفی کرد، او را بنزد رسول خدا (ص) آوردند و آنحضرت او را آزاد کرده و مورد اکرام خویش قرار داد - بشرحی که در جای خود مذکور است<sup>۴</sup>.

و این حلیمه عموزاده رسول خدا (یعنی ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب) را نیز شیر داده بود، و او نیز برادر رضاعی آنحضرت بود.

و چنانچه از مقریزی در کتاب «امتاع الاسماع» نقل شده که حمزه بن عبدالمطلب نیز در همین قبیله «بنی سعد» شیر خورده و بزرگ شده، و زنی که حمزه را شیر داده بود روزی بنزد حلیمه رفت و رسول خدا را نزد وی دید و به آنحضرت شیر داد، و از اینرو حمزه از دو سوی برادر رضاعی رسول خدا (ص) بود، یکی از سوی «ثویبه» و دیگری از سوی زن شیرده قبیله سعدیه.

### انگیزه اینکه رسول خدا را به دایه سپردند - آن هم به حلیمه چه بود؟

در اینجا جای این سؤال هست و در پاره ای از نوشته ها نیز عنوان شده که علت اینکه رسول خدا را به دایه سپردند چه بود؟ و بر فرض اینکه اینکار ضرورت و لزومی داشت در قبیله بنی سعد و حلیمه خصوصیتی بوده که آنحضرت را بدان قبیله و بدان زن سپردند و یا اینکه از باب اتفاق و بصورت برخوردی این ماجرا بوقوع پیوسته؟

در پاسخ سؤال نخست باید بگوئیم برخلاف آنچه پاره ای از نویسندگان مغرض و یا بی اطلاع مسیحی نوشته اند و در مقطعهایی از زندگانی پیامبر اسلام مسئله فقر و تنگدستی و یتیمی آنحضرت را عنوان کرده و قسمتی از آنها را معلول همان فقر و تنگدستی دانسته اند، قدر مسلم آن است که انگیزه سپردن آنحضرت به دایه این مسئله نبوده، زیرا بر فرض آنکه عبدالله پدر آنحضرت قبل از ولادت آنبزرگوار از دنیا رفته باشد ولی همانگونه که در آغاز همین قسمت خواندید رسول خدا از پدر خود، اموال بسیاری را به ارث برده بود و فقیر و تنگدست نبود، گذشته از اینکه مادرش آمنه نیز دختر رئیس قبیله بنی زهره و دارای ثروت بوده، و جدش عبدالمطلب نیز که کفالت آنحضرت را بعهده داشت، رئیس قریش و مردی ثروتمند بوده که یک قلم

ثروت او طبق تاریخی که در داستان اصحاب فیل خواندید دو پست عدد شتر بارکش بوده...!

و بنابر این، علت سپردن آنحضرت به دایه مسلماً فقر و تنگدستی نبوده، و باید علت دیگری داشته باشد، و در روایات دو علت برای اینکار ذکر شده یکی نبودن شیر برای آنحضرت و دیگری رسم و عادت اهل مکه در اینکار.

۱ - در کتاب شریف کافی و مناقب ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام روایت شده که چون رسول خدا بدینا آمد چند روز گذشت که آنحضرت شیر نداشت و ابوطالب در صدد برآمد تا حلیمه را پیدا کرده و آن نوزاد شریف را به وی سپرد.<sup>۸</sup>

۲ - در بحار الانوار از کتاب الانوار ابوالحسن بکری روایت کرده که گوید: بزرگان و گذشتگان ما روایت کرده اند که عادت مردم مکه چنان بود که چون نوزادشان هفت روزه می شد به جستجوی دایه ای برای او می رفتند تا او را به دایه دهند، و از همین رو به عبدالمطلب گفتند: برای فرزند خود دایه ای پیدا کن تا او را به دایه دهیم...!

و این دو روایت اگر چه از نظر سند ضعیف است اما می توانند راه گشایی برای ما باشند تا به علت و انگیزه ای در این راه دست یابیم، و از این رو در توضیح این دو روایت می گوئیم هیچ بعید نیست که آئمه، با اینکه جوان بوده و علاقه مند به نگهداری تنها فرزندش در نزد خود بوده ولی احتمالاً در اثر اندوه بسیاری که از مرگ شوهر جوان و محبوب خود بدو دست داده شیرش خشک شده و پاسخگوی غذای کودک عزیزش نبوده، و یا اینکه طبق عادت و شیوه مردم مکه - با اینکه شیر داشته - ناچار بوده نوزادش را بدایه بسپارد، که البته برای این رسم و عادت مردم مکه نیز جهاتی را ذکر کرده اند مانند:

۱ - شهر مکه و باخیز بوده و بخصوص نوزادان بیشتر مورد خطر سرایت این بیماری خطرناک بودند، و مردم مکه برای حفظ سلامت آنها نوزادان خویش را به دایه هائی که در خارج شهر مکه سکونت داشتند می سپردند تا دوران شیرخوارگی را بگذرانند. چنانچه در روایت کازرونی در کتاب «المنتقی فی مولود المصطفی» - باب ۴ قسم ۲ - آمده که حلیمه، رسول خدا «ص» را در سن چهار سالگی بنزد آئمه آورد ولی آئمه بدو گفت:

«ارجعی بابنی فانی اخاف علیه و بآه مکه...» «پسرم را بازگردان که من از و پای مکه بر او بیمنامم...»<sup>۱۰</sup>

۲ - هوای آزاد و محیط بی سر و صدا و دور از جنجال صحرا موجب محکم شدن استخوان، و رشد بهتر و تربیت سالم جسم و

جان نوزاد می گردید، همانگونه که بطریق وجدان مشاهده می کنیم افرادی که در روستاها و بیابانها تربیت می شوند از نظر جسم و جان نیرومندتر از مردمانی هستند که در شهرها و مراکز تمدن پرورش می یابند...<sup>۱۱</sup>

۳ - زنانی که بچه های خود را به دایه می دادند فرصت بیشتر و بهتری برای شوهرداری و جلب رضایت شوهر داشتند و این مسئله در زندگی داخلی و محیط خانه آنان بسیار موثر بود که البته این جهت در آئمه نبوده چون شوهرش از دینا رفته بود.

۴ - اعراب صحرا عموماً - و قبیله بنی سعد خصوصاً - زبانشان فصیح تر از شهریان بود، و این یا بدان جهت بود که زبان مردم شهر در اثر رفت و آمد کاروانیان و اختلاط و آمیزش با افراد گوناگون اصالت خود را از دست می داد، و یا اینکه هوای آزاد بیابان در اینجهت موثر بود، و اتفاقاً قبیله بنی سعد به فصاحت لهجه مشهور بود، و به همین منظور مردم مکه بیشتر بچه های خود را برای شیر خوارگی به همین قبیله می سپردند. و این حدیث نیز می تواند مؤید این مطلب باشد که از رسول خدا نقل کرده اند که فرمود:

«أنا اعرابکم، أنا قرشی و استرضعت فی بنی سعد»<sup>۱۲</sup>  
من از همه شما فصیح ترم زیرا هم قرشی هستم، و هم در قبیله بنی سعد شیر خورده ام.

### در میان قبیله بنی سعد

و به ترتیبی که گفته شد رسول خدا (ص) را به حلیمه سعديه سپردند، و از حلیمه در اینباره روایاتی نیز نقل شده که کیفیت حمل آنحضرت و خصوصیات زندگی او را در آن مرحله از زندگی و رعایت عدل و انصاف آن کودک معصوم را در شیرخوارگی با برادر رضاعی خود ذکر کرده، و نیز خیر و برکت بسیاری را که در اثر ورود آنحضرت نصیب قبیله بنی سعد گردید بیان می دارد که در کتابهای تاریخی به تفصیل نوشته اند، و بنظر ما نقل آنها در اینجا ضرورتی ندارد جز قسمتهائی از آن که مورد بحث و رد و ایراد قرار گرفته است مانند اینکه ابن هشام در سیره از ابن اسحاق بسند خود از حلیمه روایت کرده که گوید: چون ما بمکه آمديم با زنان دیگر قبیله بودیم که برای پیدا کردن نوزادی از مردم مکه به جستجو پرداختیم...

«فما منا امرأة الا وقد عرض عليها رسول الله - صلى الله عليه وآله - فتأباه اذا قيل لها انّه يتيم، وذلك انا انما كنا نرجو المعروف من ابي الصبي، فكنا نقول: يتيم! وما عسى ان تصنع اقه وجده! فكنا نكرهه لذلك»<sup>۱۳</sup>

«یعنی هیچ زنی از آنها نبود جز آنکه رسول خدا را نزد او بردند ولی همینکه به آنها می گفتند او یتیم است از پذیرفتن او خودداری می کرد، زیرا ما امید کمک از پدر نوزاد داشتیم و با خود می گفتیم: او یتیم است! و مادر و جدش چه کمکی می توانند در مورد او بکنند، و از همین رو پذیرفتن آن کودک یتیم را خوش نداشتیم...»

وی سپس نقل می کند که حلیمه گوید: «چون دیگر هنگام رفتن شد و نوزاد دیگری پیدا نشد ناچار شدم همان کودک را بگیرم که دست خالی از مکه نرفته باشم...»

اما با توجه به شخصیت عظیم عبدالمطلب در مکه، و هم چنین مادرش آمنه که دختر رئیس قبیله بنی زهره بود، و ثروت بسیاری که نزد آنها بود این نقل مخدوش بنظر می رسد، و از اینرو برخی از اهل تحقیق گفته اند راوی این حدیث هر که بود - اگر چه خود حلیمه باشد - خواسته است تا با ذکر این مقدمه عظمت رسول خدا را جلوه گر سازد، ولی از روی بی اطلاعی برخلاف یک واقعیت تاریخی سخن گفته، و ندانسته رسول خدا را مورد اهانت خویش قرار داده... در صورتیکه با توجه به شخصیت اجتماعی عبدالمطلب و مادرش آمنه نه تنها هیچ دایه ای از پذیرفتن آن بچه خودداری نمی کرد بلکه برای گرفتن چنین نوزادی بر حسب معمول و قاعده بر یکدیگر سبقت جست و آنرا افتخار و بهره بزرگی برای خود می دانستند...

نگارنده گوید:

مرحوم ابن شهر آشوب (ره) در مناقب داستان را بگونه ای دیگر نقل کرده که این اظهار نظرها و اجتهادهای راوی در آن نیست و در نتیجه چنین خدشه و ایرادی بر آن وارد نیست و به واقعیت نزدیکتر است، وی می نویسد:

«ذکرت حلیمة بنت ابي ذؤيب عبدالله بن حارث من مضر، زوجة الحارث بن عبدالعزيز المصري ان البوادي اجديت، و حملنا الجهد على دخول البلد فدخلت مكة و نساء بني سعد قد سبقن الي مرابعهن فسألت مرضعاً فدلوني على عبدالمطلب و ذكر ان له مولوداً يحتاج الي مرضع له فأتيت اليه...»

یعنی حلیمه دختر ابي ذؤيب - عبدالله بن حارث از قبیله مضر و همسر حارث بن عبدالعزيز مضرى - گوید: خشکسالی شد، و سختی زندگی ما را ناچار کرد از بادیه به شهر بیابیم و بهمین منظور بمکه آمديم و زنان قبیله بنی سعد هر کدام نوزاد شیرخوار خود را یافتند، و من نیز سراغ نوزاد شیرخواری را گرفتم و مرا به عبدالمطلب راهنمایی کرده و گفتند: او را نوزادی است که نیاز به دایه دارد، و من بنزد او رفتم...

سپس گفتگوی عبدالمطلب را با حلیمه و پذیرفتن نوزاد و اوصاف بارز نوزاد را از زبان حلیمه بازگویی کند...

و داستان دیگری که مورد بحث و ایراد قرار گرفته و در برخی از روایات و کتابهای اهل سنت آمده داستان «شق صدر» آنحضرت است، که قبل از ورود در آن بحث باید این مطلب را تذکر دهیم که بر طبق نقل اهل تاریخ رسول خدا (ص) حدود پنج سال در میان قبیله بنی سعد و در نزد حلیمه ماند بدین ترتیب که پس از پایان دو سال دوران شیرخوارگی، حلیمه آن کودک را طبق قرار قبلی نزد آمنه و عبدالمطلب آورد ولی روی علاقه بسیاری که بآنحضرت پیدا کرده بود با اصرار زیادی دوباره آن فرزند را از مادرش گرفته و بمیان قبیله برد و این جریان بگونه ای که نقل شده در سالهای چهارم یا پنجم عمر شریف آنحضرت اتفاق افتاده است، و ما ذیلاً اصل داستان را از روی کتابهای اهل سنت برای شما نقل کرده و سپس ایراد و اشکال آنرا ذکر می کنیم:

ادامه دارد

۱- قول دو ماه در روایتی از امام صادق علیه السلام روایت شده و مرحوم کلینی هم آنرا اختیار فرموده (اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۹) و اقوال دیگری نیز مانند یکسال و ۲۸ ماه و ۷ ماه پس از ولادت آنحضرت نیز نقل شده (تاریخ پیامبر اسلام «آبی» ص ۱۷، و پاورقی سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۵۸)

۲- تاریخ پیامبر اسلام ص ۱۷ پاورقی سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۵۸ و از اشعار عبدالمطلب که هنگام مرگ خود خطاب به ابوطالب و در مورد سفارش رسول خدا (ص) گفته است نیز همین قول تأیید می شود، و آن اشعار در صفحات آینده خواهد آمد.

۳ و ۴ - اسد الغابة ج ۱ ص ۱۳ و ۱۴

۵ - بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۲۵

۶ - جزری و یعقوبی و دیگران نوشته اند که این «نویسه» حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن ابیطالب و عبدالله بن جحش را نیز شير داده و از اینرو آنها برادران رضاعی رسول خدا بوده اند، و در فروع ابدیت آمده که «نویسه» چهار ماه آنحضرت را شیر داده، و این مطلب را از کتاب بحار الانوار (ج ۱۵ ص ۳۸۱) و مناقب (ج ۱ ص ۱۱۹) نقل می کند، ولی نگارنده به هر دو کتاب طبق همان آدرس مراجعه کردم و در هر دو ای آنها با مختصر اختلافی عبارت چنین بود:

«ارضعته ثویبه بلبن این لها يقال له «مسروح» ایاماً قبل أن تقدم حلیمة...» و بهر صورت مدت چهار ماه را در جایش ندیدم.

۷ - می توانید برای اطلاع بیشتر به زندگانی پیغمبر اسلام - تالیف نگارنده ص ۵۸۸ - مراجعه نمائید.

۸ - اصول کافی ج ۱ ص ۴۱۸ - مناقب ج ۱ ص ۳۲.

۹ - بحار الانوار ج ۱۵ ص ۳۷۱.

۱۰ - بحار الانوار ج ۱۵ ص ۴۰۱.

۱۱ - علی علیه السلام در نامه ای که به عثمان بن حنیف می نویسد در مورد اینکه چگونه با فضای اندک آن شجاعت پس نظیر از آنحضرت دیده می شد می فرماید: «ألا وإن الشجرة السویبة أصنبت مؤدواً والبروانع الخضره ابرق جلوداً، والنباتات البویبة أفوی زفوداً وأبتلاً مؤدواً...»

۱۲ - سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۷۶

۱۳ - سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۶۲.

۱۴ - مناقب آل ابیطالب ج ۱ ص ۳۲ - ۳۳.